

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه بحث گذشته

بحث در دلیل پنجم است بر دیدگاه مشهور که قائل به اجزاء حجّ صبی ممیّزی که قبل از مشعر بالغ می شود. محقق خوئی (قدس سره) این دلیل را نقل کرده و می فرماید: احسن وجوه متقدمه است. این دلیل از دو مقدمه تشکیل می شود، (1) حج، چه آن حجی که از صبی واقع شود و چه حجی که از بالغ واقع شود، حقایق واحده هستند و طبیعت مشترکه دارند، اینها حقایق متباینه نیست، (2) تنها دلیلی که دلالت بر عدم اجزاء دارد، آن است که اگر صبی بعد تمامیه الاعمال بالغ شد، این حجّش مجزی از حجة الاسلام نیست، پس در غیر این مورد ما باید بر حسب آن مقدمه اول بگوئیم چون اینها حقایق واحده دارد و تباینی بین شان نیست، علی القاعده این حجّی که صبی انجام داده و قبل المشعر بالغ شده باید مجزی از حجة الاسلام باشد.

اشکال محقق خوئی (قدس سره) بر مقدمه اول دلیل پنجم

مرحوم خوئی به هر دو مقدمه اشکال می کنند. اشکال ایشان بر مقدمه اول آن است که شما دلیل نیاوردید بر این که حج، چه حجی که از صبی صادر می شود و چه حجی که از بالغ صادر می شود، اینها حقیقت واحده است، تنها مطلبی که شما را به این نتیجه رسانده، این است که اینها اتحاد در صورت داشته و شکل شان شکل واحدی است، اما به نظر ما وحدت در شکل و اتحاد در صورت، نمی تواند کاشف از وحدت در حقیقت باشد؛ چرا که ممکن است اینها در صورت واحد باشند، اما در حقیقت مختلف باشند.

بنابراین، اولین دلیل ایشان آن است که شما بر این که حج (چه حجی که صبی انجام بدهد یا بالغ انجام بدهد)، حقیقتش حقیقت واحده است، هیچ دلیلی ندارید غیر از وحدت در صورت و وحدت در صورت به نظر ما کاشف از وحدت در حقیقت نیست. بعد می فرماید: بلکه اگر ما به ادله و روایات در حج مراجعه کنیم، از آن می فهمیم که بین اینها اختلاف در حقیقت وجود دارد.

به عنوان مثال، اگر کسی حجّی را از غیر استطاعت با حالت تسکّعی انجام دهد (خیلی هم گرفتار زحمت و مشقت شده تا حجی را انجام داده)، همه فقها می گویند این حج مجزی از حجة الاسلام نیست. عبد اگر حج انجام داد و سال بعد آزاد شد، آن حجی که در زمان عبد بودنش انجام داده، مجزی از حجة الاسلام نیست، این صبی اگر بعداً بالغ شد، همه می گویند آن حجی که در زمان صباوت انجام داده مجزی از حجة الاسلام نیست. بنابراین، این حکم به اجزاء و عدم اجزاء کشف از اختلاف در حقیقت داشته و کشف از این می کند که خود حجة الاسلام، حقیقتش با حج صبی مختلف است هر چند در صورت شبیه به هم هستند.

ایشان می فرماید اصلاً خود روایتی که دلالت بر اجزاء یا عدم اجزاء دارد، کشف از این می کند که حقیقت شان با هم فرق داشته و

دو چیز است؛ یعنی همین که می‌گوئیم آیا حجّ صبی، مجزی از حجة الاسلام است، این می‌شود مجزی عنه، این اختلاف بین مجزی و مجزی عنه خودش قرینه می‌شود بر این که اینها دو تاست؛ زیرا اگر یکی باشد معقول نیست که بگوئیم يك چیزی از خودش مجزی باشد.<sup>[1]</sup>

خلاصه آن که ایشان در سه مرحله بر مقدمه اول اشکال می‌کند:

(1) می‌فرماید ما دلیلی بر وحدت حقیقت نداریم غیر از اتحاد در صورت و اتحاد در صورت کاشف از وحدت در حقیقت نیست.

(2) در مرحله دوم می‌فرماید ما به روایات مراجعه کنیم، از روایات استفاده می‌شود که حج صبی با حجة الاسلام، حج عبد با حجة الاسلام، حج متسکع با حجة الاسلام حقیقتش فرق دارد.

(3) بعد این قسمت دوم را می‌گویند «و بعبارة اخرى» که به نظر ما يك مرحله و مطلب سوم است. می‌فرماید همین که می‌گوئیم آیا این مجزی است یا مجزی نیست، در اجزا دو طرف می‌خواهد، يك طرف این که می‌خواهد مجزی باشد و يك طرف آنکه مجزی عنه است و این خودش قرینه می‌شود بر این که اینها دو چیز است و الا اگر يك چیز باشد، معقول نیست که يك فعلی مُجزی از خودش باشد.

ارزیابی اشکال محقق خویی(قدس سره)

واقع مسئله این است که ما اصلاً در این امور اعتباریه، این بحث که آیا اینها حقایق متباینه دارد یا حقیقت واحده دارد، اشتباه است، ما در امور تکوینیه می‌گوئیم این موجود از کدام نوع است، از کدام جنس است، در چه چیزی مشترک است، حقیقتش با چه چیزی مشترک و با چه چیزی مشترک نیست؛ یعنی اموری که ما برای جنس و فصل قائلیم (می‌گوئیم در جنس با بعضی از موجودات دیگر مشترک است)، امور واقعی است نه اعتباری.

بنابراین، اساس این بحث غلط است؛ یعنی روی قول به این که اینها حقیقت واحده دارند، می‌توانیم قائل به عدم اجزاء شویم و روی قول به این که اینها حقایق متباینه دارند می‌توانیم قائل به اجزاء شویم؛ زیرا اینها امور اعتباریه است. شارع می‌فرماید که آیا این را مجزی از این می‌داند یا خیر؟ مثلاً وقتی ما در روایت داریم: «الطواف بالبيت صلاة»، مگر طواف و صلاة دو حقیقت نیستند؟ اما شارع آمده این را نازل منزله آن قرار داده، هر چند دو حقیقت داشته باشد.

این بحث، در جاهای دیگر فقه نیز می‌آید، مثلاً در بحث صلاة فقها می‌گویند در صلاة مستحبی را نمی‌شود نیت را به نماز واجب برگرداند، اما عکسش می‌شود؛ یعنی از نیت وجوب می‌توانیم به نیت مستحب عدول کنیم. یا از نیت قضا به نیت ادا نمی‌توانیم عدول کنیم، از نیت ادا به قضا می‌شود عدول کرد. اگر حقیقت واحده دارد، باید بشود از هر کدام به دیگری عدول کرد؟!

بنابراین، معلوم می‌شود این سرّش نیست؛ یعنی اشکالی که ما داریم هم بر اصل استدلال و هم بر اشکال مرحوم خویی، آن است که می‌گوئیم اصلاً اساساً این بحث غلط است و اگر قائل شویم به این که حقیقت واحده دارد، باز می‌توانیم قائل به عدم اجزاء شویم، اگر قائل بشویم به اینکه حقایق متباینه دارد باز می‌توانیم قائل به اجزاء شویم و اینطور نیست که يك فقهی بگوید اگر حقیقت واحده داشته باشد، باید قائل به اجزاء شود.

زیرا حقیقت واحده ممکن است داشته باشد و بگوید شارع می‌گوید این حقیقت که صبی انجام می‌دهد، چه بسا این صبی با مستحباتش، با تمام جزئیاتش انجام داد، اما می‌گوید من این را قبول نمی‌کنم، باید وقتی بالغ شد دوباره انجام بدهد هر چند

حقیقتش هم یکی باشد. این در اختیار شارع است نه این که عقل در اینجا به میدان آمده و بگوید اینها حقیقت واحد دارد حتماً باید قائل به اجزا شویم، شارع باید بگوید این را مجزی می‌داند یا نه، ما باید از ادله استفاده کنیم.

مثال دیگر در باب نیابت است. شما مگر نمی‌گوئید حج نایب مجزی از حج منوب عنه است، بله ممکن است نایب زن باشد و منوب عنه مرد باشد، این زن يك تكالیفی مربوط به خودش را انجام می‌دهد با این حال با توجه به ادله نیابت می‌گوئیم این حج جای حج منوب عنه را می‌گیرد هر چند این را زن انجام می‌دهد. فرض کنید در يك مواردی در حج برای زن، ترخیص شده که برای مرد ترخیص نشده است.

بنابراین، اساس این بحث اینجا غلط است؛ زیرا طبق قول به وحدت ماهیت نیز می‌توانیم عدم اجزاء را با ادله اثبات کنیم، ادله اگر گفت این مجزی از این نیست می‌پذیریم، لیکن اگر ادله گفت مجزی است، اگر قائل به تباین حقیقت هم شدید، دلیل می‌گوید مجزی است و باید بپذیرید.

مثلاً شما مگر نمی‌فرمائید: «من احرم و دخل الحرم و مات»، هیچ کاری انجام نداده، فقط محرم شده و وارد حرم شده (نه طواف انجام داده، نه نماز، نه سعی، فقط محرم شده)، این مجزی از حجة الاسلام است، این عمل که انجام نشده و فقط احرام بوده، اینجا که مسلم باید بگوئیم بین آنچه که انجام شده، مجزی و مجزی عنه اختلاف است، ولی شارع می‌گوید من این را جای آن قبول می‌کنم.

بنابراین، وجود اختلاف ملازمه با عدم اجزاء ندارد، ما نظیر این مورد را داریم که اختلاف هست و نتیجه‌اش اجزاء است. نبود اختلاف و وحدت ماهیت نیز ملازمه با اجزاء ندارد.

#### روایت اخلاقی

جزء وصایایی که امیرالمؤمنین (علیه السلام) به امام حسین (علیه السلام) فرمودند (که در تحف العقول آمده)، آن است که می‌فرماید:

«أَيُّ بَنِي مَنْ نَظَرَ فِي عُيُوبِ النَّاسِ وَ رَضِيَ لِنَفْسِهِ بِهَا فَذَاكَ الْأَحْمَقُ بَعِينَهُ»<sup>[2]</sup>

اگر کسی در عیوب مردم نظر کند، اما دنبال این باشد که فلانی چه عیبی دارد، چه مشکلی دارد و چه نقطه ضعفی دارد، وقتی اطلاع به عیوب مردم پیدا می‌کند خوشحال می‌شود و می‌گوید حالا يك چیزی پیدا کردم، يك چیزی دارم، يك وقتی پدرش را درمی‌آورم! حضرت می‌فرماید این احمق است؛ یعنی عین حماقت است، یعنی دیگر این در حماقت هیچ نقصانی ندارد و این عین احمق است.

این تعبیر که حضرت اینجا مسئله حماقت را مطرح می‌کند، غیر از مسئله گناهش که اگر کسی بخواهد اطلاع بر عیوب مردم پیدا کند خودش گناه است، مثلاً بگوید از فلانی ببرسم که شما از این آقا عیبی سراغ داری یا نه؟ این خودش گناه است، آن هم که می‌داند اگر نقل کند گناه است، البته يك مواردی هست در امر ازدواج است، در يك موارد مهم و خطیری است که می‌خواهند يك طلبه‌ای را مثلاً مسئول يك کار بزرگی قرار بدهند، امام جمعه کنند قاضی کنند اینجا عیبی ندارد که سؤال کنند، منتهی وقتی سؤال کردند اگر عیبی داشت، فقط باید در همین اندازه که این مسئولیت را به او بدهند، اما حق اینکه این عیب را افشا کنند شرعاً ندارند.

بگویند اینجا مجوز بر این است که برسید بگوئید این صلاحیت امامت جماعت دارد یا نه؟ اگر دیدید ندارد همین اندازه فقط این مسئولیت را نشود به او داد، ولی اینکه پخش کنند در خانواده و محله‌اش، بین طلاب و آشنایان این کار حرامی است، امیرالمؤمنین (علیه السلام) می‌فرماید این حماقت است. حال ببینیم چرا حماقت است؟ اصلاً این که انسان این روحیه را داشته باشد از عیوب دیگران خوشحال شود، این يك بدبختی بزرگی است. آیا وقتی برای شما نقل کردند فلانی فلان عیب را دارد و هر کسی شنید چه عکس‌العملی نشان می‌دهد؟ آیا بلافاصله می‌گوید خدایا شکر که من چنین عیبی ندارم! خدایا این شخص را هدایت کن این عیب از وجودش برود! یا می‌گوئیم عجب، خوشحال می‌شویم يك چیزی گیر آوردیم به وقت خودش حسابش را برسیم!

غالباً طرف دوم هستیم، غالباً خوشحال می‌شویم از عیوب دیگران، این ضعف نفسانی انسان است، این بدبختی انسان است، این بیچارگی آدم است، عظمت روح به این است که انسان وقتی شنید يك کسی مقامات علمی پیدا می‌کند خوشحال شود. اگر دید يك کسی مقامات معنوی دارد خوشحال بشود و از خدا بخواهد نصیب او هم بکند، اگر دید يك کسی اعتبار اجتماعی دارد، این روزها گاهی اوقات انسان در فضای مجازی می‌بیند، يك روحانی یا غیر روحانی را يك سرّی از اسرارش را مطرح می‌کنند مثلاً می‌گویند فلانی دزدید، فلانی اختلاس کرد، فلانی فلان کار را کرد اینها را مطرح می‌کنند، واقعاً خیلی امتحان بزرگی است برای همه ما.

این طرفی‌ها این جناح تا می‌بینند از آن طرف چند تا دزد معرفی شد خوشحال می‌شوند در صفحاتشان می‌نویسند که خودش برده، زنش برده، بچه‌اش برده، آن طرفی‌ها هم از این طرفی‌ها پیدا می‌کنند! اینها هیچ کدام با اسلام سازگاری ندارد. من کاری به صحت و سقمش ندارم، این باید در محکمه ثابت شود ولی نفس همین که من خوشحال بشوم، يك چیزی از جناح مقابل پیدا کردیم در بوق کنیم، آن جناح مقابل از این جناح يك چیزی پیدا کند و در بوق کند، این مصداق همین است. همه اینها به تعبیر امیرالمؤمنین (علیه السلام) احمق هستند این ضعف نفسانی ماست. من کاری به سیاسیون نداریم، هر کاری می‌خواهند بکنند خودمان را دریابیم! خودمان را درست کنیم واقعاً.

از امروز این تعهد را بکنیم هر وقت هر کسی آمد پیش شما عیب دیگری را گفت برخورد کنید، چقدر در سیره امام رضوان الله علیه موارد زیادی بوده، ما از مرحوم والدیمان و از دیگران هم مربوط به امام (قدس سره) شنیدیم که طوری بود اصلاً کسی جرأت نمی‌کرده يك عیب مسلم شخصی را جلوی امام نقل کند! حال که ما خیلی فاصله داریم با امام، اما بیائیم واقعاً در زندگی خودمان کمی دقت کنیم. خانواده‌مان اگر گفت فلان فامیل ما، فلان همسایه، مبدا اجازه بدهید چنین حرفی را بزند، به هیچ وجه بخواهد عیب دیگری را برای شما بگوید، بچه‌هایتان را تربیت کنید و تربیت کنیم، و قبل از اینها خودمان را. اما آدم می‌بیند که وقتی خانواده‌اش می‌گوید فلانی چنین مشکلی دارد، آدم می‌گوید دیگه چی غیر از این! انگار يك سروری به آدم دست می‌دهد این خیلی بیچارگی است.

خودمان را در این مسیر درست کنیم، این خیلی برای آدم از این سیر و سلوک‌ها و این چله‌نشینی‌ها هزاران مرتبه این اثرش بیشتر است. اگر يك نفر آمد پیش ما خواست عیب دیگری را بگوید ما با او برخورد کنیم، اگر سرّش را فاش کرد با او برخورد کنیم، واقعاً هم ناراحت شویم نه این که بخواهم مقام زهدمان را به رخ او بکشیم، گاهی اوقات انسان می‌خواهد مقام زهدش را به رخ بکشد. این که می‌گوید غیبت نکن به دیگری می‌گوییم من خیلی آدم مبرایی هستم و اهل شنیدن غیبت نیستم، این خودش گناه است.

درومان را بنگریم آیا از غیبت شنیدن واقعاً بین خودمان و خدا ناراحت هستیم یا نه؟ این مهم است این از خیلی از چله‌نشینی‌ها و از انکار اثرش بیشتر است. امام اینطور خودش را تربیت کرد، کجای زندگی امام دارد که چله‌نشینی کرده، کجای زندگی امام دارد که شبانه روز به ذکر مشغول باشد، ذکر لفظی خوب است ولی آنچه بوده در مقام عمل بوده و خودش را در مقام عمل

ساخته، ان شاء الله ما به دعای امیرالمؤمنین(علیه السلام) و به دعای امام حسین(علیه السلام) بتوانیم کمی خودمان را اصلاح کنیم.

## و صلي الله علي محمد و آله الطاهرين

[1] «و الجواب: أنه قد ظهر من بيان الاستدلال توقفه على إثبات مقدمتين: الأولى: أن الحجّ حقيقة واحدة كالصلاة، غاية الأمر واجب بالنسبة إلى بعض و مندوب بالنسبة إلى آخرين، فالحج الصادر من الصبي عين الحجّ الصادر من البالغ. الثانية: أن الروايات الدالة على عدم إجزاء حجّ الصبي عن حجة الإسلام لا تشمل ما إذا بلغ في أثناء الحجّ. و إثبات كليهما ممنوع. أمّا الأولى: فلم يدل عليها أى دليل غير اتحاد الصورة، و هو لا يكشف عن وحدة الحقيقة، نظير صلاة النافلة و الواجبة و القضاء و الأداء و صلاة الظهر و صلاة العصر فإنّ صورة ذلك كلّ متحدة، و لكنّها حقائق مختلفة. و بالجملة: وحدة الصورة لا تكشف عن وحدة الحقيقة، بل الأدلة و الروايات تدل على العكس، فإن الروايات الواردة في المقام الدالة على عدم إجزاء حجّ الصبي عن حجة الإسلام تكشف عن اختلاف الحقيقة، و كذا الروايات الواردة في عدم إجزاء حجّ العبد، و كذا حجّ المتسكع، فإن الحكم بالإجزاء أو عدم الإجزاء يكشف عن اختلاف الحقيقة، و أن حجة الإسلام لها عنوان خاص تختلف حقيقته عن حجّ الصبي و إن كان مشابهاً مع حجّ الصبي صورته، فإن حجّ الإسلام مما بُنى عليه الإسلام بخلاف حجّ الصبي، و لذا لا يكون مجزئاً عن حجّ الإسلام. و بعبارة أخرى: هذه الروايات الدالة على الإجزاء و عدمه تكشف عن الاختلاف في الحقيقة بين المجزى و المجزى عنه، فإن المجزى غير المجزى عنه، إذ لا معنى لكون الشئ مجزئاً عن نفسه، فإن أجزاء شئ عن شئ يقتضى الاثنينية و الاختلاف بينهما.» موسوعة الإمام الخوئي؛ ج 26، ص: 33 – 34.

[1] تحف العقول ؛ النص ؛ ص89 و بحار الأنوار (ط – بيروت)، ج74، ص: 237.